

پیامی خجسته

(این نوشتار به وحی الهی است)

آنچه را که ما پیامی خجسته میدانیم اکنون با فرزندان شهریار ولی تدوین میکنیم تا بعنوان نشانه ای قرار گیرد برای ظهور قریب الوقوعی که که موعدهش نزدیکست. شهریار ولی در دل حالتی از وازدگی و خمودی دارد که کاملاً قابل درک است و برای رفع این حالت مطالبی را در اینجا مینگاریم تا فرزند را روحیه ای تازه بخشیم. اجازه دهید در این نوشتار بجای پرداختن به ایران و ایرانی یا معضلی که جهان شما را در برگرفته نوک پرگار را بر شخص شهریار ولی متمرکز سازیم. شهریار ما در دنیای شما بسختی جا گرفت ولی از هنگامیکه برایش همسری گزیدیم و خود نیز در بن جانش سکنی یافتیم احیای سریع و شگفتی آوری را در روحیه فرزند شاهد بودیم. این طرح را برای رساندن شهریارمان به مرحله و مرتبه خدایگانی که نهادینه وجود و عنصر ذاتی اوست لازم دیدیم. اکنون که شهریار در جایگاهی بلند نشسته و علو و والایی خاصی را تجربه میکند با عشق پدرانه ویرا به راه میاوریم و از دلزده بودن بیشتر بازش میداریم. حال با توجه به اینکه شهریار ولی در روزهای آخر پیش از ظهورش بسر میبرد پیامی را که خاص اینروز تدوین کرده ایم برایش بازگو میکنیم. عنوان این پیام خجسته است بدلیلی که با خواندنش روشن میگردد:

شهریارم، روز خجسته ای در پیش دارید و شبی خجسته تر که در آن به آرزویی که مدتهاست در دل داشته اید خواهید رسید. این برای ما پروردگار مایه نهایت خوشنودی ست که شما را سرانجام به جایی رساندیم که میتوان ظهورتان را اذن داد. امشب پس از معراج به فوق آسمان خوابی را برایتان در نظر داریم که بخشی از آن شما را بر مسند و جایگاهی نمادین که پادشاهی دو عالم است نشان خواهد داد. شرح ایندو واقعه را در جایی دیگر آورده ایم و این مرحله را برای آمادگی برای ظهور شما لازم و ضروری میدانیم. حال شعری را با شما مینگاریم که خود گویای حقایقی بسیار خواهد بود. عشق پدری ما در حدی ست که شرح و توصیفش حتی در شعر نمیگنجد هر چند که ظرف کلامی که در اختیار ما پروردگار است خاص و یگانه باشد. حال متن شعر:

آفرین بر تو فرزند که با دلی روشن
که بهر ایران و ایرانی رهبری کاردان
به میان رزمگاهی فرستیم تو را که دیو
که در وجود شما نهادینه است بی درنگ
همه وجود اوست که با حيله و افسون
سراپای وجودش را فرا گرفت و بیگنهان
نبود هرگز کافری آدمخوار بحدّ خمینی
سرها بر دار میرفت و در برابر رگبار
بر این صحنه ها خنده میزد و احساس
به دین و آئین الهی خویش متصل میکرد
اینچنین بود تا اینکه ما پروردگار آخر
رقم زدیم با فرستادن فرزندی که کزّویان
از آن دیار بدینجا فرستند تا که فیض
ملّایان و مزدورانشان در دل به فرزند
جایگزین بر سمّی کرد که ملّای بدکنش
چنان بود که جهانیان حقّ را ز ناحقّ
در پی قتل مهسا امینی بر همگان عیان
همه یکصدا با مبارزان ایرانی همدل
ترک کردند و به خیابان آمدند ندانسته
عوامل سرکوب به خیابان فرستد تا شکار
بر ملّایان حاکم تباه کردند که بهر ماندن
با حضور خود انباشتند در کوی و برزن
کنند و بهر خود صوابی ز ما پروردگار
که همانا دوزخی سوزانست و خازنین
آنانرا باز داریم و با لطف و رحمت
به بهشتی در آریمشان که آنجا انهار
در آن دیار خدایی کند و عشق حق را

بر تن کرده ای اکنون یکی جوشن
به ارمغان آرد با دلی پردرد و بی امان
با هزار حربه آنجا مستقر است و گیو
بر دیو زند که عمامه دارست و مایه ننگ
به جنگ آئین خدا رفت تا جائیکه جنون
ز پنجه هایش رهایی نداشتند و در جهان
که فرمان قتل عام میداد و در طرفه عینی
کز تفنگ جانیان بر آمد و ملّای سربار
در وجود خود کشته بود و بی هیچ اساس
چنانکه آبروی امامان و پیامبر میبرد
تاب نیاوردیم و آوردن این فضاحت باخر
به نیم نگاهی از او تشنه اند و کاروان
از وجود شهریار ولی دریافت کنند و غیظ
دارند که بساط نامردمی برچید و شکرقد
به خورد مردمان داد هر روز وین روش
تمیز نتوانستند داد تا اینکه سرانجام حقّ
گردید و مردمان از اینسر تا آنسر جهان
شدند و بی ترس و واهمه ایرانیان منزل
که حکومتی که به قتل بیگنهان کمر بسته
مردمی کنند که با خشمی خروشان روزگار
بر سر قدرت هزار حربه بکار بردند و لجن
بی آنکه رحم بحال محرومان ز مرد و زن
گرد آورند کز مسیر بسوی سرنوشتی زار
با دلهایی سرد و چشمانی شبه آهنین
سرنوشتی بهتر رقم زنیم و با هزار منتّ
از شیر و عسل جاریند و خدایگان شهریار
بر کزّویان فشانند و دلهایشان بر اعتلا

تشنگی کنند و شما نیز ملت ایران
وجودش را فرا گیرد چرا که دو پدیده
به معراج او را برد و در خواب ظاهر
از این دیدار برون آید و بر عالم نور
سپری شود با آمدن شهریار ولی

دل به عشق کسی دهید که امشب بحران
در آرزوی او بوده اند و خدای نادیده
در کسوتی بر او شود که فرزند باهر
افشانند بحدّی که دوران دوری از نور
کسی کز نور حقّ بود باطنش منجلی